

جریان اطلاق در مراد جدی در پرتو تعدد در مراتب جعل و پیوند آن با مقام تقنین و تعلیم

اکبر حیدری دوسر^۱

چکیده

یکی از بنیادی‌ترین مسائل علم اصول، جریان اطلاق در مراد استعمالی یا جدی متکلم و تأثیر آن بر کشف مراد متکلم است. پژوهش حاضر به تحلیل دیدگاه‌های مختلف در این زمینه و ارزیابی ادله مربوط به جریان اطلاق در مراد استعمالی و جدی می‌پردازد. در این عرصه سه دیدگاه مطرح است: ۱. اطلاق تنها در مراد جدی جاری است و قید منفصل نشان از عدم اراده جدی در کلام سابق است؛ ۲. جریان اطلاق در مراد استعمالی برقرار است و قید منفصل نمی‌تواند نشان از این باشد که گوینده در مقام بیان نیست؛ ۳. تفصیل بین دو نظریه است که اطلاق در مراد جدی جاری است؛ اما قید منفصل روشن‌گر این مطلب نمی‌باشد که گوینده در مقام بیان نیست. نوشتار حاضر به روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی و اثبات تفصیل محقق اصفهانی مبنی بر عروض عنوان ثانوی ضرب قانون در اطلاق و وجود دو اراده جدی میان اطلاق و تقیید می‌پردازد. هدف نوشتار پیش‌رو، تکامل نظریه ایشان از طریق مقام‌های دیگری نظیر مقام تعلیم است که حاوی مصلحت ثانوی بوده و نیز ارائه این تصویر است که فرضیه صحیح برای تصویر دو اراده جدی میان اطلاق و تقیید در تمامی مقام‌ها، فرضیه یک حقیقت واحد در مراتب مختلف جعل است که اثبات می‌نماید، آن اطلاق و تقیید در طول هم و از لوازم جعل بوده و فرض هر گونه تضاد و نسخی با فرض تشکیک در مراتب جعل میان دو اراده، مردود است.

واژگان کلیدی: جریان اطلاق، مراد استعمالی، مراد تفهیمی، مراد جدی، مراتب جعل.

۱. طلبه سطح چهار حوزه و دانش‌پژوه مدرسه علمیه ولیعصر (عج)، akbar14.heydari14@gmail.com

مقدمه

یکی از مسائل بنیادی در علم اصول، جریان اطلاق در مراد گوینده و مقامی است که مخاطب می‌تواند در کلام ایشان مقدمات حکمت را جاری نماید. با توجه به اختلاف نظر علمای اصول در این زمینه، هسته اصلی پژوهش با چالشی اساسی مواجه است که اگر جریان اطلاق در مراد استعمالی یا جدی باشد چگونه می‌توان اثبات نمود که با ورود قید منفصل، گوینده هنوز در مقام بیان است؟ شیخ انصاری (ره) ورود قید منفصل را کاشف از توهمی بودن اطلاق می‌داند. آخوند با تکیه بر مقام تقنین، ورود قید منفصل را کاشف از سقوط حجیت می‌داند. ایشان معتقد است که قید منفصل توانایی از میان برداشتن ظهور در اطلاق را ندارد به نحوی که گفته شود، گوینده در مقام بیان و تفهیم نبوده است. نکته حائز اهمیت اینکه محقق اصفهانی با ارائه تصویر مبتکرانه‌ای میان عام و خاص، جریان عام را در مراد جدی جاری می‌داند بدون آنکه ورود قید منفصل ظهور ذاتی کلام در عموم را از میان بردارد. نیز ایشان قائل به وجود دو اراده در عام و خاص بوده، بدون اینکه نسخی در اراده صورت پذیرد. تصویر ایشان مبتنی بر عروض عنوان ثانوی در مقام ضرب قانون است که نیازمند اراده جدی دیگری است. همچنین از آن جایی که جناب آخوند مقام تقنین را در بحث اطلاق و تقیید نیز مطرح نمودند، پس همین کبری و تصویر دو اراده در طول هم که محقق اصفهانی در عام و خاص مطرح نمودند در اطلاق نیز ساری است؛ بدون اینکه قید منفصل بتواند به اراده جدی مولا در مقام تفهیم و ضرب قانون خدشه‌ای وارد نماید؛ زیرا قید منفصل در خاص و در مقید نهایتاً کاشف از عدم بیان نسبت به حکم الله واقعی است و نه عدم بیان نسبت به اراده تفهیمی و اعطای حجت در مقام ضرب قانون.

ضرورت پژوهش در وهله نخست بدین سان است که عروض عنوان ثانوی تنها برای ضرب قانون نیست و در مقام‌هایی نظیر مقام تعلیم که اطلاق و تقیید در آنها ساری است نیز جاری است. همچنین ضرورت پژوهش در وهله دوم بر این نکته مبتنی است که عروض عنوان ثانوی به تنهایی دچار کاستی‌هایی است که تصویر دو اراده جدی میان اطلاق و تقیید را نمی‌تواند توجیه نماید. نیز در برخی مقالات و مباحث پیشین همچون توقف تمسک به اطلاق بر تطابق مراد استعمالی و جدی و همچنین در پژوهش‌های تفسیری پیرامون لزوم احراز مراد جدی، بیشتر

بر اصل تطابق یا شرایط مقدمات حکمت تأکید شده است؛ اما این آثار کمتر به چالش نسبت طولی میان اطلاق و تقیید و امکان تصویر دو اراده جدی پرداخته‌اند. نوشتار حاضر در پی آن است که این خلأ را با ارائه نظریه وحدت تشکیکی حقیقت اطلاق و تقیید با مراتب مختلفی که در مراحل جعل متصور است برطرف سازد.

براین اساس مسئله اصلی پژوهش در این محور قرار دارد که آیا می‌توان تصویری از رابطه میان اطلاق و تقیید ارائه داد که ضمن حفظ دقت محقق اصفهانی مبنی بر وجود دو اراده جدی میان عام و خاص و اطلاق و تقیید، بتواند چالش نسخ در حکم و تضاد میان دو اراده را به شیوه‌ای علمی و قانع‌کننده مرتفع سازد؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که اطلاق و تقیید که از مراحل جعل محسوب می‌شود، حقیقتی واحد با مراتب مختلف هستند و بین آن‌ها رابطه‌ای تشکیکی برقرار است که موجب می‌شود تضاد و نسخی میان اراده اطلاق (حکم ظاهری) و اراده تقیید (حکم واقعی) تصور نگردد. این رویکرد می‌تواند حلقه مفقوده میان دیدگاه اصفهانی و منتقدان ایشان باشد که اراده طولی یا طولیت بین حکم ظاهری و واقعی را درک ننموده‌اند. اهداف پژوهش عبارت است از: (۱) تحلیل دقیق کیفیت جریان اطلاق در مراد جدی در نزد محقق اصفهانی؛ (۲) گسترش دادن مقام‌های دیگری نظیر مقام تعلیم که اطلاق در آن‌ها نیز جاری است بدون اینکه قید منفصل علامتی بر عدم بیان باشد؛ (۳) ارائه تصویری نوین از رابطه اطلاق و تقیید که قادر به رفع چالش تضاد و نسخ میان دو اراده جدی باشد.

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مطالعه متون و تحلیل انتقادی آراء، در صدد است تا ضمن احترام به ظرافت‌های اصطلاحی، راه‌حلی علمی و مستدل برای این معضل اصولی ارائه دهد که در نهایت موجب پیشبرد مباحث اصولی و فقهی گردد.

مفهوم‌شناسی واژگان

در این بخش به معنای اصطلاحی، هر کدام از واژگان اطلاق - مراد جدی - مراد استعمالی مقام تقنین و مراد تفهیمی و تعدد مراتب پرداخته خواهد شد.

۱. اطلاق

اطلاق، به معنای عدم تقید و مرادف با ارسال، شیوع، رهایی است. به عبارتی اصطلاح اطلاق عبارت است از دلالت لفظ بر معنای شایع و فراگیر نسبت به جنس یا احوال آن معنا که مخاطب ترخیص در تطبیق دارد. نظیر لفظ انسان که نسبت به جنس خود حاوی پراکندگی معنایی است و شامل همه افراد انسان می‌شود و یا لفظ زید که شامل تمامی حالات وی می‌شود. اما نسبت به مفهوم زید اطلاق ندارد و تنها اشاره به یک فرد به نام زید دارد. (خویی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۵۱۶ و ۵۱۷) شهید صدر نیز، اطلاق را صرفاً دلالت بر طبیعت می‌داند و شمول را در مرحله مجعول - یعنی انحلال و گستردگی حکم بر همه افراد پس از جعل و فعلیت - انتزاع می‌کند، نه در مدلول لفظ و مدلول خطاب. (صدر، ۱۴۲۳، ص ۲۹۱)

۲. مراد استعمالی

علمای علم اصول معتقدند که: اراده استعمالی به قصد ایجاد یک معنا در ذهن مخاطب، یا قصد استعمال لفظ در معنا اطلاق می‌شود. این اراده استعمالی، در مقابل اراده جدی قرار دارد و آن اراده استعمالی، اراده متکلم بر تفهیم معنای موضوع له یا مستعمل فيه لفظ است؛ به بیان دیگر، اراده گوینده به استعمال لفظ در معنایی برای ایجاد آن معنا در ذهن مخاطب، اراده استعمالی گویند و معنای موضوع له که متعلق اراده متکلم بود را مراد استعمالی یا دلالت تصدیقی اولی می‌نامند. (خویی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۴۴۷)

۳. مراد جدی

«جد» در مقابل «هزل» و «جاد» در مقابل «هازل» قرار دارد و هر کسی که قصد شوخی نداشته باشد را «جاد» می‌نامند. (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۲۴۵) اراده متکلم نسبت به آوردن الفاظ در کلام خود، به دو قسم اراده استعمالی و جدی تقسیم می‌گردد. در اراده جدی، گوینده بیان می‌کند که مدلول استعمالی الفاظ نیز به طور جدی و واقعی مراد او قرار گرفته است و هدف اصلی خود از کلام را آورده است. برای نمونه وقتی متکلم می‌گوید: «اعتق رقبه مومنه»، معنای وجوب آزادی تمامی بردگان که اراده استعمالی گوینده بدان تعلق گرفته است، در ذهن مخاطب نقش

می‌بندد، حال اگر متکلم قید دیگری در سخنانش نیاورد، با جریان اصالت التطابق بین مراد جدی و استعمالی مخاطب پی می‌برد که اراده جدی متکلم نیز به همین معنا تعلق گرفته است؛ اما اگر متکلم، کلام منفصل دیگری آورد و گفت: «لا تعتق رقبه کافره»، مخاطب پی می‌برد که هر چند مراد استعمالی گوینده بر عتق همه بردگان دلالت می‌نماید؛ اما از اول مراد جدی و مراد واقعی او عتق کافر نبوده است و تنها حصه مؤمنین از کفار را از ابتدا اراده نموده است؛ بنابراین، این مطلب که گوینده اراده جدی نسبت به برخی از حصص را دارد، در جایی که آوردن قید ممکن باشد، از جمله بعدی او به دست می‌آید. (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۴۸)

۴. مقام تقنین

در اصطلاح اصول فقه مقامی است که در آن مولا یا متکلم فراتر از بعث حقیقی در مقام جعل و ضرب قانون قرار دارد تا کلام او به عنوان قاعده‌ای عام برای مکلفین حجیت داشته باشد. به عبارتی شارع یا مولا، هنگام صدور مطلقاتی که مقید آن‌ها بعداً وارد می‌شود در حقیقت در مقام جعل و تقنین قاعده‌ای مطلق است؛ بدین معنا که این مطلقات متکفل احکام ظاهری‌اند و مکلفین موظف‌اند تا هنگام ورود مقید بر اساس آن‌ها عمل کنند. اثر این رویکرد آن است که پس از ورود مقید، اطلاق یادشده نسبت به احکام ظاهری نقش ناسخ را دارد و نسبت به اراده جدی و حکم واقعی نقش مقید را ایفا می‌کند. بدین سان، ضرب قاعده نه صرفاً بعث حقیقی، بلکه اعطای قانون و اتمام حجت است؛ (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۴۸۰)

۵. مراد تفهیمی

از نظر برخی اراده تفهیمی، مقابل اراده جدی و استعمالی بوده و اراده‌ای است که ظاهر کلام متکلم، هنگامی که قصد فهماندن مطلبی را به غیر دارد بر آن دلالت می‌کند. (خویی، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۳۷۰)

۶. تعدد در مراتب

تعدد در مراتب از سه منظر در این مجال قابل بحث و پیگیری است. تعدد در مراتب جعل، تعدد در مراتب اراده، تعدد در مراتب اطلاق.

الف) تعدد در مراتب جعل در مقاله «تصویر اتحاد میان جعل و مجعول و رفع چالش اصل مثبت»^۱ مورد بحث و بررسی قرار گرفت و در آنجا عرض شد که جعل از مرحله اقتضا و انشا و از فعلیت به معنای وصول و تحقق موضوع تا تنجز، به مثابه یک نطفه در حال حرکت و دارای تکامل است. این دیدگاه در میان برخی از کلمات محقق اصفهانی که وصول و تنجز را به مثابه خروج از قوه به فعل گرفته‌اند نیز قابل مشاهده است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۳۵ و ۳۶) ب) تعدد در مراتب اراده نیز دارای چهار معنای متصور است؛ یکی اینکه منظور از تعدد در مراتب اراده، به معنای وجودی بودن اراده است که می‌تواند تشکیک حقیقی بپذیرد. دیگری به معنای، شوقی بودن آن است تا به حدی که به شوق اکید متصف شود. معنای سوم، داعی است که داعی دارای تشکیک باشد. معنای چهارم نیز این است که اراده‌ای بر روی اراده دیگر بیاید و آن را تکمیل نماید. از آنجا که محقق اصفهانی در ضرب قانون به نحو عام و خاص، بر مبنای قوم مشی نموده و حقیقت انشا را اراده تشریعی تصور نموده، (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۵۱) بنابراین منظور از اراده دارای مراتب این است که شارع به حسب زمانی که در آن قرار دارد و به حسب قابلیت که مخاطبین دارند ممکن است حکمی ظاهری مثل «اعتق رقبه» را از اقتضاء به فعلیت و تنجز برساند و آن حکم ظاهری را اراده نماید، اما در زمانی دیگر که قابلیت مخاطبین بالاتر رفت و زمان بیان حکم واقعی رسید حکم واقعی که به نحوی در درون حکم ظاهری بود را از اقتضاء به فعلیت و تنجز برساند و آن را اراده نماید. این دو فعلیت و این دو اراده مثل، یک ساختمانی هستند که در طول هم بوده و به نحوی مکمل همدیگر هستند. کما اینکه خداوند اول اراده می‌کند که انسان نطفه باشد و بعد اراده می‌کند که علقه شود و در نهایت اراده می‌کند که به انسان کامل تبدیل شود. در هر مرتبه انسان نسبت به حالت قبل خود دارای فعلیت و نسبت به مابعد خود دارای قوه است. این اراده‌ها و حالات مختلف انسان ضد همدیگر نیستند؛ بلکه مکمل همدیگر هستند.

۱. مقاله مذکور به وسیله نگارنده در فصلنامه پژوهش‌های اصولی مدرسه ولیعصر با عنوان تصویر اتحاد میان جعل و مجعول و رفع چالش اصل مثبت در استصحاب عدم جعل به چاپ رسیده است.

ج) تعدد در مراتب اطلاق نیز با توجه به تحلیل محقق اصفهانی نسبت اطلاق و تقیید بدین شرح است که: اطلاق صرفاً برای سرایت حکم به تمام افراد طبیعت است و خود اطلاق بما هو اطلاق، دخالتی در ترتب اثر ندارد. طبیعت فعل (مانند نماز) ذاتاً دارای مصلحت است، اما با تشخص به قید خاص (مانند وقوع در حمام) حراستی پدید می‌آید که موجب کراهت ملاکی می‌شود، نه کراهت فعلی. ازاین‌رو، مطلق و مقید در وجود متحدند، همانند: اتحاد «لابشرط» با «بشرط شیء»، ولی این اتحاد مانع از دخالت قید در اثر و تعدد در مراتب نیست؛ چنان‌که شرب سکنجبین ذاتاً دفع صفر می‌کند، اما مقید به زمان یا مکان سرد، اثر دیگری (ایجاد تب) دارد؛ بنابراین، چنین اتحاد و تعددی در مطلق و مقید جز به نحو تشکیک و تعدد در مراتب اطلاق و تقیید ممکن نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۳۸)

دیدگاه‌ها پیرامون جریان اطلاق

در این عرصه طیفی قائل به جریان اطلاق در مراد جدی هستند به خلاف طیفی دیگر که قائل به جریان اطلاق در مراد استعمالی هستند و از آنجا که نوشتار پیش‌روی معتقد به جریان اطلاق در مراد جدی است، در نوشتار حاضر به دو دیدگاه موافق و مخالف جریان اطلاق در مراد جدی پرداخته می‌شود.

۱. دیدگاه موافقین

موافقین معتقدند که: تنها جریان اطلاق در مراد جدی صحیح است و جریان اطلاق در مراد استعمالی جائز نیست. شیخ انصاری (کلاتر، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱۸)، نایینی (خویی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۵۳۲ و ۵۳۳)، اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۹۸)، خویی (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۴۵۴)، شهید صدر (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۱۴) و استاد لاریجانی (لاریجانی، ۱۴۰۰ش، ج ۱۸۱) همه معتقد هستند که: جریان اخذ اطلاق تنها در مراد جدی جائز است و با کشف قرینه فهمیده می‌شود که از ابتدا مراد گوینده جدی نبوده است.

۲. ادله‌ی موافقین

۱-۲. دلیل شیخ انصاری

زارعی سبزواری (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۱۶) دلیل ایشان را این‌گونه بیان نموده؛ یکی از شروط جریان مقدمات حکمت این است که در زمان جریان اطلاق قرینه‌ای بر خلاف اطلاق یافت نگردد، بنابراین هنگامی که قرینه بر خلاف یافت شد، کشف از عدم انعقاد ظهور در زمان اطلاق‌گیری می‌شود. یعنی فهمیده می‌شود که گوینده از ابتدا در مقام بیان تمامی مراد خود نبوده و تنها بخشی از مراد خود را بیان نموده است. بنابراین، هنگام یافتن قرینه‌ای بر خلاف مقدمات حکمت یکی از شروط جریان مقدمات حکمت مخدوش می‌شود که این امر سبب از میان رفتن ظهور کلام در اطلاق می‌شود. یافتن قید منفصل نشانگر این است که گوینده از ابتدا در مقام بیان نبوده، اما مخاطب توهم اطلاق و در مقام بیان بودن را داشته است. (انصاری، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱۸)

۲-۲. دلیل نائینی

نائینی نیز دو بیان در اجود التقریرات دارند؛

۱. بیان اول: با وجود قدر متقین در مقام مخاطب اطلاق از اول منعقد نمی‌شود، بنابراین در محل بحث نیز می‌توان گفت که با کشف قرینه فهمیده می‌شود که مولا از ابتدا در مقام بیان تمامی مراد خود نبوده و ظهوری نیز در کلام باقی نیست. (خویی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۵۳۲ و ۵۳۳)
۲. بیان دوم: در جریان اطلاق باید مراد جدی ملاک قرار بگیرد؛ بنابراین علاوه بر مخصص‌های متصل، مخصص‌های منفصل نیز باید لحاظ شوند. زیرا وقتی که مخاطب علم به سیره متکلم مبنی بر بیان مقیدات و مخصصات خود به صورت تدریجی داشت، بنابراین تا زمانی که این‌ها را کشف نکند، اصلاً نمی‌توان ادعا نمود که متکلم در مقام بیان بوده و اراده‌ای برای تشکیل اطلاق داشته است. (خویی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۵۳۰)

نقد دو دلیل

طبق بیانی که آخوند در مقام تقنین مطرح کردند و در ادامه به تفصیل خواهد آمد، امکان جریان اطلاق در مراد استعمالی که گوینده در صدد تفهیم کلام به مخاطب است، هیچ نقض غرضی رخ نمی‌دهد؛ زیرا با توجه به مقام تقنین، غرض گوینده تنها تفهیم و جریان اطلاق نسبت به همین مراد تفهیمی بوده و نه بیشتر؛ بنابراین حتی پس از کشف قید منفصل که مراد جدی مشخص می‌شود نیز نمی‌توان ادعا نمود که گوینده در مقام تفهیم و در مقام بیان نبوده است؛ بنابراین برای جریان اطلاق نیازی به در مقام بیان حکم الله واقعی بودن نیست.

۳. دیدگاه مخالفین

عده‌ای نیز معتقد هستند که جریان اطلاق تنها در مراد استعمالی جائز است و نیازی نیست که گوینده حتماً در مقام بیان مراد جدی و حکم الله واقعی باشد. جناب آخوند خراسانی (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۸) و امام خمینی (خمینی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۲۷۵) قائل به این دیدگاه هستند.

۴. ادله‌ی مخالفین

برای بیان ادله‌ی این طیف به بیان سه مقدمه پیرامون مراحل جریان اطلاق نیاز است.

مقدمه اول: در تبیین جریان شروط مقدمات حکمت است.

۱. متکلم در مقام بیان تمام مراد خود باشد و قصد اهمال، اجمال گویی و هزل نداشته باشد و غافل نیز نباشد.
۲. قرینه‌ای متصله یا منفصله دلالت کننده بر تقیید در کلام نباشد و الا ظهوری در اطلاق شکل نخواهد گرفت.
۳. اطلاق و تقیید ممکن باشد؛ یعنی لفظ از الفاظی باشد که با قطع نظر از تعلق حکم به آن، قابل انقسام به مطلق و مقید باشد که گاه در مطلق و گاه در مقید استعمال گردد.

این سه قید به نقل از مظفر در میان علما مشهور است. (مظفر، ۱۳۸۷ش، ص ۱۹۶) اما مقدمات غیر مشهور بدین شرح هستند؛

۴. قدر متیقن در مقام مخاطب وجود نداشته باشد. این مقدمه آخر را آخوند بیان نموده‌اند. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۷) منظور از قدر متیقن در مقام مخاطب آن است که گاه بین مخاطب و متکلم از مصداق معینی سخن به میان آمده و سپس به طور مطلق امر شده باشد، مانند اینکه مولا با عبدش درباره فواید گوشت گوسفند سخن می‌گوید و پس از مدتی به شوق آمده و می‌گوید: «اشتر اللحم». در این مجال گرچه مولا مطلق امر نموده، اما قدر متیقن در مقام مخاطب، همان گوشت گوسفند است و عبد به خاطر این قدر متیقن به مقید عمل می‌کند و مطلق را به کنار می‌گذارد.

۵. عدم انصراف؛ در میان علما مشهور است که انصراف مثلاً: «اکرم العالم» به خاطر کثرت استعمال و یا هر منشئی به عالم دینی مانع از جریان اطلاق در کلام است، اگر چه سایر مقدمات حکمت نیز در کلام وجود داشته باشد. (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۶۴ و ۳۶۹) مقدمه دوم: از نظر برخی از اصولیون همانند محقق خویی، اراده تنها به دو قسم از اراده استعمالی (تفهیمی) و اراده جدی تقسیم می‌گردد که از نظر این دسته قید منفصل تنها کاشف از استعمالی بودن مراد است. (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۶۴ و ۳۶۹) اما در نوشته‌های برخی دیگر همانند نایینی، اراده به سه قسم از اراده استعمالی و اراده تفهیمی و اراده جدی تقسیم می‌گردد؛ بنابر نظر ایشان، اراده استعمالی، فقط قصد استعمال لفظ در معنا است، اما در اراده تفهیمی، افزون بر آن، گوینده باید در صدد تفهیم معنا به غیر نیز باشد. اما اراده جدی، بنابر هر دو معنا یک تعریف دارد. (خویی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۴۴۷ و ۴۴۸) همچنین آقا ضیاءالدین عراقی (عراقی، ۱۳۷۰ق، ص ۹۱) و برخی از معاصرین نیز به تفکیک این دو واژه پرداخته‌اند و اراده تفهیمی را از اراده استعمالی تفکیک نموده‌اند.^۱ اما مشهور علما، مراد استعمالی را به دو بخش تفهیمی و غیر تفهیمی تقسیم ننموده‌اند و مراد تفهیمی را جدای از مراد استعمالی ندانسته‌اند.

مقدمه سوم: پیرامون تفاوت انواع اراده‌های تصدیقی است.

۱. دلالت تصدیقی اول که: متکلم تنها قصد افناء لفظ در معنا را دارد بدون اینکه قصد تفهیم به مخاطب را داشته باشد. به عنوان مثال: یک موقع انسان با خود حدیث نفس می‌کند و یا یک

۱. شهیدی، مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۰۲. عنوان درس؛ تفاوت مراد استعمالی و تفهیمی

شعری را برای خود می‌خواند، که قصد تفهیم آن به مخاطب را ندارد، به این قسم از اراده، اراده استعمالی می‌گویند.

۲. دلالت تصدیقی دوم است که: مخاطب علاوه بر قصد افناء لفظ در معنا، قصد تفهیم معنا به مخاطب را نیز دارد. بدون اینکه قصد جدی او ایجاد شیء در خارج و یا خبر از معنای تفهیم شده به مخاطب باشد. نظیر زمانی که خداوند به حضرت ابراهیم امر «اذبح ابنک» را تفهیم نمود که مراد جدی خدای متعال ذبح اسماعیل نبوده؛ بلکه مولا تنها قصد تفهیم این معنا و قصد امتحان حضرت ابراهیم را داشته است. نیز کسی که تقیه و یا توریه می‌کند، افناء لفظ در معنا می‌کند و هم قصد تفهیم به مخاطب را دارد، لکن اراده جدی ایشان معنای مذکور در کلام نیست؛ بنابراین اراده تفهیمی هر چند که جزء اراده استعمالی محسوب شود، اما باز در مقابل اراده جدی است. اما بعضی از موارد از اراده استعمالی نیز جدا می‌شود؛ چون در آن قصد تفهیم به مخاطب نیز موجود است. پژوهش حاضر به تبع مشهور اراده تفهیمی را جزئی از اراده استعمالی به حساب آورده است.

۳. دلالت تصدیقی سوم و طلب جدی از مخاطب است. یعنی گوینده همان لفظ را در معنا افناء و به مخاطب تفهیم می‌کند و آن را جدا و واقعاً اراده می‌کند که مخاطب به سمتش برود و آن فعل را در خارج ایجاد کند. نیز در این گونه از بیان هیچ‌گونه هزل و امتحانی در کار نیست. (اراکي، ۱۴۳۵ق، ج ۱، ص ۹۴) مانند: «اقیموا الصلاة» که مولا حقیقتاً معنا را در لفظ اراده و نیز قصد تفهیم این معنا را داشته و از بندگان خود طلب می‌کند که نماز را برپای دارند. همچنین به این نکته باید توجه نمود که دلالت تصدیقی سوم گاهی به شکل انشائی و گاهی به شکل اخباری بیان می‌گردد. (نایینی، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۳۴۳)

حال با توجه به مقدماتی که گذشت، مسئله پیش‌روی بدین شرح است که اگر با آمدن قید منفصل، ظهور اطلاقی از میان نمی‌رود پس قید منفصل چه چیزی را از میان برمی‌دارد؟ جواب این پرسش در ضمن ادله مرحوم آخوند و امام خمینی و محقق خویی خواهد آمد.

۴-۱. دلائل مرحوم آخوند

در میان کلمات مرحوم آخوند برای جریان اطلاق در مراد استعمالی به دو دلیل می‌توان دست یافت.

۱-۴-۱. دلیل اول

با توجه به مقدماتی که گذشت، جناب آخوند (ره) در مقام جواب به جناب شیخ انصاری (ره) نسبت به عدم جواز جریان اطلاق در مراد استعمالی نکته‌ای را به جناب شیخ تذکر می‌دهند و می‌فرمایند: «علاوه بر دلالت تصدیقی اولی و ثانوی، در دلالت تصدیقی نوعی از دلالت به نام اراده تفهیمی نیز موجود است که چون شارع در مقام ضرب قانون است و قصد تفهیم و اظهار را دارد، بنابراین مولا ازاین جهت در مقام بیان است و جریان اطلاق ازاین جهت منطقی است. پس مراد از اینکه گفته می‌شود: مولا در مقام بیان است این است که مولا تنها در مقام بیان اظهار و تفهیم مرادی که از لفظ فهمیده می‌شود است، بنابراین حتی اگر اراده جدی مولا با این اراده استعمالی تفهیم شده یکی نباشد و بعد نیز قرینه‌ای بر خلاف این اراده‌ای که قصد اظهار و تفهیم داشته را بیاورد باز هم می‌توان ادعا نمود که هنوز اطلاق بر سر جای خود باقی است. زیرا مولا در مقام تفهیم بود که آن قصد تفهیم حتی با ظهور قید منفصل نیز از میان نمی‌رود» عبارت جناب آخوند (ره) بدین شرح است: «لایخفی علیک أن المراد بكونه فی مقام بیان تمام مراده مجرد بیان ذلک و إظهاره و إفهامه». (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۸)

۱-۴-۲. دلیل دوم

جناب آخوند در کتاب فی الوقف همین فرمایش را دارند که با جریان اطلاق علت تامه برای ظهور منعقد شده است و مقید نشان از این نیست که مثلاً دلیل «اعتق رقبه» به نحو مقتضی بوده است. خیر بلکه دلیل مقید تنها حجیت مطلق نسبت به تمامی افراد را تقیید به حصه‌ای خاص می‌زند و این‌گونه نیست که به اصل ظهور اطلاقی خدشه‌ای وارد کند. (خراسانی، ۱۴۱۳ق، ص ۷۰)

نقد

نقد اول: اصفهانی در ذیل بحث ضرب قانون در عام که از طرف آخوند مطرح شده، چند اشکال را به طرف‌داران جریان عموم در مراد استعمالی وارد می‌فرماید: از جهت شمولیت و وحدت ملاک با ضرب قانونی که آخوند در اطلاق مطرح فرمودند مشترک است؛ بدیهی است که حقیقت حکم بر اساس مصلحت و مفسده جعل شده است و چنانچه که اصفهانی همین

ضرب قانون را ناشی از مصلحت موجود در آن می‌دانند و از سویی برای رسیدن به مصلحت باید آن را اراده نمود، بنابراین ایشان معتقدند: در ضرب قانون نیز اراده جدی معلول مصلحت ثانویه است و به مصلحت اولیه ارتباطی ندارد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۸۳) بدیهی است که تمامی استدلال آخوند با این تصویری که اصفهانی در عام می‌کند فرو می‌ریزد؛ زیرا عام با مطلق در ضرب قانون هیچ تفاوتی ندارد و قید منفصل نهایتاً مراد بودن حکم الله واقعی را خراب می‌کند و نه اینکه اراده جدی از اعطای حجیت ساقط شود. بنابراین، به طرفداران اخذ اطلاق در مراد جدی، دیگر اشکالی که آخوند با ضرب قانون مطرح کرد، وارد نخواهد شد و جریان اطلاق در مراد استعمالی ناتمام می‌ماند.

نقد دوم: اراده تشریعی در جایی معنا دارد که منفعتی برای درخواست‌کننده در بین باشد (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۱۲۲) اما در مورد خداوندی که غنی بالذات و جواد حقیقی هست، (ابن سینا، ۱۳۷۶ش، ص ۳۰۲)^۱ این نوع از اراده اصلاً معنا ندارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که در خطابات شرعی اصلاً هیچ نحوه اراده‌ای نیست که گفته شود؛ اراده یا جدیه است و یا تفهیمیه. البته ممکن است که پاسخ آخوند این باشد که: داعی بالاخره به دو بخش، جدی و غیر جدی تقسیم می‌شود و می‌توان بحث را در داعی جدی دنبال نمود که این مدعا درست است.

نقد سوم: به فرض که برای خداوند اراده‌ای فرض شود، حال اگر خداوند دارای دو اراده باشد اگر انشا عام در مرحله جعل، متعلق به همه افراد باشد؛ ولی در واقع برخی افراد مشمول بعث حقیقی نباشند، لازمه‌اش صدور یک انشا واحد از دو داعی مختلف که یکی به داعی حقیقی و دیگری به داعی ضرب است، بدون وجود جهت جامع است و این امر محال است؛ بنابراین

۱. جناب ابن سینا در الهیات از کتاب الشفاء در مورد غنی بالذات و جواد بالذات بودن خداوند می‌فرماید؛ برای خلق جود و حمل جواد اصلاً درست نیست؛ چون تمامی بخشش‌هایش برای منفعت مادی یا برای کسب منافع معنوی است که بدو باز می‌گردد. اما خدای متعال بدون حساب و بدون انتظار هیچ منفعتی به خلق هر چیزی را می‌بخشد؛ لذا ظاهراً جناب اصفهانی با پشتوانه چنین برهان فلسفی‌ای به انکار اراده تشریعی در مورد خداوند رسیده‌اند. جناب اصفهانی در چندین جا که بعضی از آدرس‌ها بیان شد می‌فرماید؛ اراده تشریعی تنها برای خلق معنا دارد چرا که آن‌ها نیازمند هستند و اراده تشریعی خود را برای برطرف کردن نیاز خود به کار می‌برند. یعنی آنان نفعی را تصور و تصدیق و سپس اراده می‌کنند و حال این که خداوند غنی بالذات و جواد بالذات هست.

پس از ورود مخصّص روشن می‌گردد که داعی شارع در مقام جعل، نه بعث حقیقی به همه افراد، بلکه صرفاً ضرب قاعده و تقنین بوده است. ازاین‌رو، بعث حقیقی بر چنین انشائی مترتب نمی‌گردد و تنها بعث قانونی در اینجا مفروض است درحالی‌که حتی مدعی ضرب قانون نیز معتقد است که در قسمتی از عام بعث حقیقی وجود دارد و در اینجا دو داعی وجود دارد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۵۰)

نقد چهارم: انشا واحد اساساً به داعی بعث صادر نشده است؛ پس نمی‌توان پس از تخصیص، آن را به‌عنوان محرّک و بعث آور تلقی کرد. انشا از آغاز، به داعی دیگری واقع شده و داعی متکلم قابل انقلاب نیست تا پیش از تخصیص حجّت و قاعده باشد و پس از آن بعث و تحریک گردد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۵۰)

نقد پنجم: ظاهر انشا در نگاه نخست آن است که: شارع آن را بداعی بعث و تحریک صادر کرده، نه صرفاً برای جعل قاعده و اتمام حجّت. اما پس از ورود مخصّص، مسئله میان دو ظهور مردد می‌شود، یا باید از ظهور استعمالی دست برداشت و همچنان ظهور انشا در بعث جدی نسبت به افراد باقی مانده را حفظ کرد، یا باید از ظهور در داعی بعث صرف‌نظر نمود و انشا را حمل بر ضرب قاعده و اعطای حجّت کرد. در این میان هیچ مرجّحی برای یکی از این دو ظهور وجود ندارد و همین تردید نشان می‌دهد که انشا عام و مطلق، در مقام جعل، همواره با اراده جدی همراه است و نمی‌توان آن را صرفاً به اراده استعمالی حاصل در ضرب قاعده فروکاست. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۴۵۱)

نقد ششم: نهایتاً آخوند می‌فرمایند: در محل بحث کشف مصلحت برای مکلف ممکن نیست و باید به سراغ حسن و قبح عقلایی رفت که باز اصفهانی در پاسخ خواهند فرمود: حسن و قبح مربوط به نظامات عقلا است و نه نظامات تشریعی شارع. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۳۴۹) ضمن اینکه با مبنای حسن و قبح نیز می‌توان دو اراده جدی در عرض هم داشت منتها یکی به نحو حکم ظاهری و دیگری به نحو حکم واقعی. پس ترجیحی برای ظهور کلام در اراده تفهیمی وجود ندارد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۵۱)

۱-۴-۳. دلیل امام خمینی و خوئی (ره)

الف) امام خمینی: ایشان در مقام تفسیر و دفاع از کلام آخوند می‌فرمایند: «در مقام تشریع، زمانی که مولا به بیان قانون و اعطای حجت می‌پردازد، ظهور اطلاقی که از تطابق اراده‌های استعمالی و جدی ناشی می‌شود، با کشف قرینه‌ای مخالف، به‌گونه‌ای تحلیل می‌شود که حجت قبلی از اعتبار خود ساقط می‌گردد؛ بنابراین، قید منفصل به‌عنوان حجتی قوی‌تر، زمان اعتبار حجت اول را پایان می‌دهد و نشان می‌دهد که مردم در گذشته بدون حجت عمل نکرده‌اند، بلکه حجت جدیدی در زمان حال اقامه شده است.» (خمینی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۲۷۵)

ب) خویی: ایشان نیز در صدد تبیین کلام آخوند برآمده و می‌فرمایند: هرچند ظهور در جای خود باقی است، اما قید منفصل حجیت تطابق بین مراد جدی و استعمالی را از میان می‌برد؛ بنابراین صرف ظهور تفهیمی به‌تنهایی حجت نمی‌باشد. (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۶۹)

نقد دو دلیل

نقدی که به آخوند وارد شد، به بیان امام خمینی و خویی نیز وارد است. اصفهانی نیز تصریح دارند که قرینه منفصله در نهایت موجب زوال تطابق میان مراد جدی و تفهیمی می‌شود، هرچند ایشان احتمال ظهور دیگری را نیز مطرح کرده‌اند که بر اساس آن، مولا به دلیل مصلحت، اراده جدی ثانویه‌ای را به وجود می‌آورد. باین حال، کلام امام خمینی و آخوند به اراده کسب مصلحت از طرف مولا ناظر نیست و نمی‌تواند شبهه‌ای را پاسخ دهد که شارع به خاطر مصلحت ثانویه و اراده جدی آن، معجز کسب اطلاق را به مخاطب داده است.

۵. دیدگاه محقق اصفهانی

دیدگاه سوم، تفصیل میان دو نظر است. اصفهانی با تبیین خاصی که از عناوین ثانویه و از اراده مولا دارند قائل به تفصیل میان دو نظر هستند؛ بدین معنا که ایشان از جهاتی کلام جناب شیخ انصاری (ره) را می‌پذیرند که اطلاق‌گیری در مراد استعمالی جائز نیست و اطلاق تنها در مراد جدی جاری است. البته ایشان بر خلاف جناب شیخ در مقام بیان تفهیمی بودن را

قائل هستند همان‌گونه که جناب آخوند بدان قائل بودند؛ بنابراین از این جهت کلام ایشان تفصیلی میان کلام شیخ (ره) و جناب آخوند است.

۱-۵. دلیل محقق اصفهانی

اصفهانی در بحث اطلاق به این نکته تصریح می‌کنند که جریان اطلاق تنها در مراد جدی جاری است و از سویی چنانچه بیان ایشان در ضرب قانون به نحو عموم گذشت، خود ضرب قانون نیز دارای مصلحتی در عرض مصلحت واقع موجود در خاص است و نمی‌توان ادعا نمود که در ضرب قانون به نحو مطلق، حصه مقید به هیچ وجه، به نحو جدی اراده نشده است و اساساً اراده ضرب قانون در مطلق بدون اراده جدی به مقید لغو است. به همین دلیل ایشان ذیل ضرب قانونی که در اطلاق مطرح است بحث از اراده جدی و مصلحت موجود در متعلق می‌کنند و انگار بحث از اراده در ضرب قانون را به مبنای ضرب قانون در عام و خاص ارجاع می‌دهند. ایشان می‌فرمایند: «قد مرّ مراراً: أنّ مجرد الإرادة الاستعمالية غير مجدیه، فلا بدّ أن يراد من الجذّ كون المطلق مراداً واقعياً؛ أي منبعثاً عن المصالح الواقعيه الأوليه.» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۹۸) پرواضح است که حصه فساق از عدول که دارای مصلحت واقعی نیست؛ بلکه مراد حصه عدول از این اطلاق است که دارای مصلحت واقعی است. در مباحث سابق از مطلق، صحبتی از ضرب قانون به میان نیامد که تکرار در آن معنا داشته باشد. البته ایشان به این نکته که مولا از جهت ضرب قانون و مصلحتی که در آن فرض می‌شود در مقام بیان است و حتی پس از بیان قید منفصل، اراده جدی به ضرب قانون دارد و اراده استعمالی کافی نیست را در همین متن و در برخی از عبارات خود تصریح نموده‌اند و از مصلحت موجود در حصه مطلق به مصلحت ظاهری تعبیر نموده‌اند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۶۵)

سپس ایشان دو احتمال را مطرح می‌کنند: یکی اینکه مولا ابتدا ظهور استعمالی و تفهیمی داشته و سپس قید منفصل را بیان کرده است و دیگری اینکه مولا دو داعی جدی دارد؛ یکی برای اعطا قانون و دیگری برای بعث جدی. در این میان، مصلحت ثانویه‌ای که در طول مصلحت واقعی شکل می‌گیرد، داعی جدی جدیدی ایجاد می‌کند که سبب جریان اطلاق می‌شود.

در ادامه ایشان این دو احتمال را که بسیار شبیه دو احتمالی است که جناب آخوند در اطلاق (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۸) مطرح کرد را در عام بررسی می‌کنند؛ یکی اینکه: اگر قبل از وقت حاجت به عام عمل شود و سپس قید منفصل بیاید، مولا تنها در مقام اراده تفهیمی بوده است. اما اگر مخاطب بعد از فحص متوجه قید منفصلی مانند «لا تکرّم الفساق» شود درمی‌یابد که مراد مولا از خطاب «اکرم العلماء» اکرام تمامی علما، اعم از فساق و عدول نبوده است. بلکه تنها حصه عدول مد نظر ایشان بوده است.

در نهایت، ایشان نتیجه می‌گیرند که: مولا بر اساس مصلحتی که در جعل و ضرب قانون وجود دارد، داعی جدی به ضرب قانون برای اکرام تمامی علما داشته است و با ورود قید منفصل، این داعی از میان خواهد رفت. عبارت ایشان به این صورت است: «إذا ورد بعدها: فالإنشاء بداعی البعث الجدّی بالإضافة إلى الجميع، غایه الأمر أنّ البعث المزبور منبعث فی بعض أفراد العام عن المصالح الواقعية الأولى وفي بعضها الآخر عن المصالح الثانویه؛ بحيث ينتهی أمدّها بقیام المخصّص».

در این مجال، بعد از بیان نظر محقق اصفهانی در عام که دقیقاً مطابق با بحث اطلاق است. چند اشکال به مبنای ایشان وارد می‌شود که ایشان خود به پاسخ برخی از آنان پرداخته‌اند. برخی دیگر، به ذهن نگارنده آمده که برای تنقیح بهتر مبنای ایشان ارائه آنها ضروری است.

۲-۵. نقد و بررسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اشکال: آیا وجود دو داعی و دو اراده در ذات باری تعالی موجب نسخ در حکم نمی‌شود؟
پاسخ اول: اینکه ایشان در پاسخ به شیخ انصاری که چنین شبهه‌ای داشته، (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۸۳)^۱ می‌فرمایند: در مقام تقنین دو مصلحت اولیه و ثانویه در طول هم موجود است، هر چند که در این حالت دو اراده جدی موجود است، لکن اراده جدی دوم نسخ از اراده جدی اول نیست؛ زیرا، مصلحت ثانویه جعل قانون نتیجه‌اش حکم ظاهری

۱. محقق اصفهانی به این کتاب شیخ آدرس داده‌اند؛ (انصاری، فرائد الاصول، نشر مکتبه جعفری التبریزی تهران: ۷۰-۷۱)

است؛ ولی نتیجه مصلحت اولیه، حکم الله واقعی است و بیان حکم الله واقعی بعد از بیان حکم ظاهری به هیچ وجه نسخ محسوب نمی‌شود. (همان)

پاسخ دوم: اینکه بین کسی که فحص می‌کند و کسی که فحص نمی‌کند، تفاوت است. ایشان در مورد کسی که فحص می‌کند تشبیه به قبیح عقاب بلا بیان می‌فرمایند که حکم ظاهری را نتیجه می‌داد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۶۵)

پاسخ سوم: اینکه بین قبل از حضور وقت عمل و بعد از حضور وقت عمل نیز تفاوت است؛ بنابراین اگر وقت حضور عمل فرا برسد و مکلفین بدان عمل کنند، این پایان زمان حکم است و این یعنی حکم را خداوند از ابتدا به صورت موقت جعل کرده بوده‌اند. نه اینکه تغییری در ذات اراده رخ دهد. نیز قبل از حضور وقت عمل، اصلاً بعث و تحریکی نسبت به حکم الله واقعی نیست تا اشکال نسخ مطرح شود؛ زیرا نسخ رفع الحکم است و با وجود عدم داعی برای بعث اصلاً حکمی از ابتدا نبوده که رفع شود. عبارت ایشان بدین شرح است: «و لا محاله يجب الالتزام بعدم كون البعث بعثاً حقيقياً، بل إنشائي بغیر داعی جعل الداعی من سائر الدواعی و منه يعلم: أنّ النسخ قبل حضور وقت العمل لا رفع ولا دفع؛ حیث لا بعث حقیقه و لا إرادة و لوفی زمان ما» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۸۶)

اشکال: جناب اصفهانی در جایی دیگر دقیقاً بر عکس این سخن را می‌گویند و معتقد هستند که مصلحت ثانوی مصلحتی در عرض مصلحت اولیه است. بنابر این حکم مماثل حاصل از آن برای خود یک نحوه موضوعیتی دارد پس حکم حاصل از آن باید یک حکم الله واقعی باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۳۶۴)

پاسخ: چنانچه که متن اصفهانی در پاسخ به شبهه قبل مطرح شد، ایشان معتقد هستند که مصلحت ضرب قانون ظاهری و طریقی بوده؛ بنابراین اصلاً موضوعیتی برای مصلحت در کار نیست و این مصلحت در طریق مصلحت دوم است و انگار اصلاً مصلحتی در کار نیست. عبارت ایشان بدین شرح است: «قلت: إذا كان صدور المخصّص واقعاً موجباً لانتفاء أمد الحكم العمومي الظاهري - المنبعث عن مصلحه وراء مصلحه الواقع - فالوجه واضح... فالمصلحه الظاهرية باقية ما لم يرد عادة، فعدم وروده العادی كالعدم، لا يكون غاية لبقاء

المصلحه، فلا مصلحه حينئذ و إن لم يرد حقيقه.» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۶۵) بنابراین، در حقیقت ایشان معتقد هستند؛ هر چه که در جمع حکم واقعی و ظاهری گفته شود همان را در این جا نیز می‌توان مطرح نمود. نتیجه اینکه نسخی در حکم ظاهری نسبت به حکم واقعی معنا ندارد.

اشکال: جناب آخوند در جایی دیگر از کلام سابق خود استدراک نموده و فرموده‌اند: واقعش این است که در مقام ضرب قانون نیز در عموم بیانی نیست؛ چون به وسیله اصل عقلایی مقدمات حکمت جاری می‌شود و این جا چون قرینه بر خلاف نیز قید است؛ بنابراین کلام شیخ درست است و این جا بیانی وجود ندارد. نتیجه اینکه از کجا اثبات خواهد شد که بعد از آمدن قید منفصل در «اعتق رقبه» مولا در مقام بیان است؟ پر واضح است که از اصل عقلایی استفاده می‌شود و اصل عقلایی می‌گوید: در جایی مولا در مقام بیان است که قرینه بر خلاف نباشد؛ بنابراین خود مقید قرینه است که مولا در مقام بیان نبوده است. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۹) به عبارت بهتر جناب آخوند می‌خواهند، قبول بفرمایند که حتی در مقام ضرب قانون نیز با آمدن قرینه، مطلق مثل عام متصل می‌شود که ظهور آن اصلاً شکل نمی‌گیرد. ولو این قید سال‌ها بعد بیاید؛ چون آمدن قید کشف از این می‌کند که مولا در مقام بیان نبوده و مقدمات حکمت نیز تمام نبوده و مخاطب خیال می‌نموده که مقدمات حکمت تمام است. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۹ و ۲۵۰)

پاسخ اول: بیان شد که قید منفصل، نهایتاً اصالت التطابق بین مراد جدی و استعمالی را مخدوش می‌سازد و نه اصل ظهور کلام در تفهیم را؛ بنابراین در کلام آخوند دو احتمال مطرح است؛ (۱) یا از این جهت که مولا در مقام بیان مراد جدی نبوده‌اند با شیخ همراهی می‌کنند، البته جهت بقاء ظهور مراد تفهیمی بود که قبلاً بدان اشاره رفت.

(۲) یا اینکه واقعاً جناب آخوند از کلام سابق خود در مورد اراده تفهیمی و در مقام بیان بودن از آن جهت بازگشته‌اند؛ لکن این احتمال عاقلانه به نظر نمی‌رسد. زیرا دیگر بیان ضرب قانونی که ایشان در قبل بیان فرمودند، موردی نخواهد داشت و همیشه متکلم باید مراد جدی خود را در همان ابتدا بیان نماید، حتی جایی که مفسده در بیان مراد جدی باشد. حال اینکه عقلاً

در ضرب قانون و همچنین در مقام‌های دیگر به مصالح و به ظرفیت مخاطب توجه می‌نمایند و مراد جدی خود را به تدریج بیان می‌کنند و به نحوی صحبت می‌نمایند که مخاطب در همان ابتدا بتواند اخذ به اطلاق نماید.

نیز جناب آخوند با اشاره به فافهم چه بسا از اینکه عمومیتی در مقام ضرب قانون در مراد استعمالی نباشد بازگشته باشند.

پاسخ دوم: اینکه جناب اصفهانی این اشکال را از مبنای جناب آخوند دفع نموده‌اند، تا برسد به مبنای خود ایشان. اصفهانی معتقدند؛ قیدی که به‌عنوان مخصص منفصل و بعد از وقت حاجت وارد شود، اگر در جایگاه بیان مراد جدی باشد، این منع نمی‌کند از ظهور در اطلاق. زیرا تأخیر بیان از وقت حاجت امری قبیح است؛ بنابراین نهایتاً، مقید که وارد شد روشن‌گر این مطلب است که مطلق حجت نبوده است. زیرا این کلام یک احتمال می‌سازد که آن زمانی که مولا فرمودند: «اکرم العلماء» احتمالاً یک مقیدی نیز بوده که بیان فرموده‌اند. عقلاً می‌گویند: هر قیدی که نمی‌دانید الان موجود است و یا موجود نیست، در همه اصل را بر عدم وجود قید بگذارید و اصالت عدم قرینه و در نتیجه اصالت الاطلاق را جاری کنید؛ بنابراین عقلاً بین همه موارد می‌گویند: قیدی موجود نیست. زیرا شک در اصل قرینیت مساوی با عدم قرینه است به خلاف شک در قرینیت موجود که این‌گونه نمی‌باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۰۰)

اشکال: عنوان ثانوی تنها در زمانی قابل استناد است که مصلحت ثانویه یک حکم واقعی را نتیجه دهد.

پاسخ اول: علمای علم اصول قائلند که فقره «رفع ما لایعلمون» عنوان ثانوی‌ای هست که تنها حکم ظاهری برائت را نتیجه می‌دهد و نه حکم واقعی را به خلاف سائر فقرات؛ بنابراین عنوان ثانوی در این‌گونه از موارد در طول عنوان اولی است و طریقت به‌عنوان اولی دارد و حکم حاصل از آن حکم ظاهری است. ممکن است طولیت دو عنوان مقداری استیحاظ ایجاد بکند؛ لکن استاد آملی معتقدند: مرحوم خوئی نیز قائل به طولیت حکم واقعی با حکم ظاهری هستند و قائل به وجود مصلحت در جعل هستند. (آملی لاریجانی، ۱۴۰۴، خارج اصول، ج ۴۸۴)

پاسخ دوم: اگر در کلمات محقق اصفهانی نسبت به انواع عناوین خوب تأمل شود، این مطلب نمایان می‌شود که ایشان عناوین ثانویه را به دو شکل تصویر می‌کنند؛ یکی عناوینی که مصلحتشان بیش از عناوین اولیه و در عرض آنها هستند. مثل مصلحت «اکل میته» در فرض اضطرار. دیگری عناوینی مثل ضرب قانون که مصلحت در آنها بیش از مصلحت اولی نیست. اما بالاخره مصلحتی است که با آن می‌توان واقع که مثلاً اکرام علمای عدول باشد را حفظ نمود. از این رهگذر شارع نسبت به آن اراده و قصد بالتبع دارد و آن را مقدمه‌ای برای رسیدن به خاص می‌داند؛ بنابراین ضرب قانون در مطلق دارای مصلحت بالتبع و مقید دارای مصلحتی بالذات است. حال نمی‌توان ادعا نمود که شارع نسبت به مقصود بالتبع هیچ قصد و اراده‌ای نداشته و از سویی نمی‌توان احراز نمود که شارع آن را به صورت حکم الله واقعی درخواست نموده است. پس باید گفت: شارع اکرام عموم علما را به خاطر مصلحت ضرب قانون بالتبع و به صورت حکم ظاهری اراده نموده است تا به حکم الله واقعی برسد. دقیقاً نظیر این کلام اصفهانی که معتقدند: مولا انشا داعی به جعل داعی می‌کند؛ اما نه به خاطر مصلحت در خودش بلکه برای رسیدن به مصلحت در متعلق و رابطه این دو، نوعی از رابطه مقصود بالذات و بالتبع است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۵۵) البته باز به نظر می‌رسد که این پاسخ دارای حلقه‌ای مفقوده‌ای راجع به حقیقت حکم است که آن حلقه در بحث نظر نویسنده بیان خواهد گردید.

اشکال: عقل یا مصلحت را درک می‌کند و یا درک نمی‌کند؛ از آن جایی که مصلحت همان علت تامه‌ای است که عقل آن را درک می‌کند، بنابراین عنوان مصلحت ظاهری نوعی خروج از اصطلاح است؛ زیرا علمای علم اصول مصلحت را همان کمال و مفسده را همان نقصان به حساب آورده‌اند و گفته‌اند: کسی در وجود و درک آن اختلافی ندارد. (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۷۲ و ۲۷۳) بنابراین، در مطلق مولا طبق مصلحت دومی اراده جدی داشته که بر اساس آن یک حکم الله واقعی مثل حکم حاصل از اضطرار را جعل می‌نماید و نه حکم ظاهری را.

پاسخ: ایشان در قبل به عدم وجود بعث حقیقی اشاره نمودند؛ بنابراین حکم الله واقعی علاوه بر عنوان ثانوی، نیازمند انشا داعی به جعل داعی نیز است که در ضرب قانون، اکرام علما به داعی ضرب قانون است و نه داعی برای ایجاد یک حکم الله واقعی.

اشکال: با این حساب پس در ضرب قانون مصلحت در جعل است و نه در مجعول و اگر مصلحت در جعل باشد دیگر نیازی به حرکت به سمت فعل نیست و این با حکم ظاهری ناسازگاری دارد.

پاسخ: ایشان وجود هر گونه مصلحتی در جعل را منکر هستند و در پاسخ به صاحب فصول که مصلحت در جعل را در مواردی نظیر اوامر امتحانی و تقیه‌ای و تعبیه قائل هستند، می‌فرمایند: در این گونه موارد اولاً: بحث مبنایی است که در آن انشا به داعی جعل داعی رخ نداده پس حقیقت جعل شکل نگرفته است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۵۶) ثانیاً: در این گونه موارد هیچ گونه بعث و جعلی رخ نمی‌دهد و تنها خدای متعال به اظهار علم فعلی خود در این گونه موارد می‌پردازد؛ بنابراین این گونه از اوامر چیزی بین اوامر ارشادی و اوامر حقیقی هستند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۵۵) حال به نظر می‌رسد که اوامری نظیر «اعتق رقبه» که داعی مولا در آن ضرب قانون است، همین گونه است که هر چند مصلحتی در میان است، اما مصلحت نه در جعل و نه در مجعول دانست؛ مصلحت در جعل نیست؛ زیرا به صرف جعل مصلحت به پایان نمی‌رسد؛ نیز مصلحت در مجعول نیست؛ زیرا شارع در آن درصدد اظهار قانون است و نه بعث جدی به متعلق. از سویی همین اظهار قانون و اظهار علم خداوند خود مصلحتی است که نمی‌توان آن را مصلحت در جعل و یا مصلحت در مجعول نامید؛ دقیقاً شبیه به اظهار و تفهیمی که آخوند در ضرب قانون مطرح می‌کردند. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۸)

اشکال: جناب محقق اصفهانی انشا به داعی هر چیزی را مصداق همان چیز می‌دانند، حال، مسئله این است که: در بحث حاضر چگونه ضرب قانون که حکمی ظاهری را نتیجه می‌دهد هم به داعی بعث است و هم به داعی ضرب قانون؟

پاسخ اول: از نظر ایشان اینجا بعث حقیقی نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۸۶)

پاسخ دوم: محقق اصفهانی، در برخی از کلماتشان به نظریه تعدد در مراتب جعل عنایت داشته‌اند و به‌عنوان مثال، در مورد فعلیت متوسط تعبیر اخراج از حد قوه به فعل را به کار برده‌اند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۳۵) یا در مورد تنجز نیز همین تعبیر را به کار برده‌اند که با تنجز خبر اگر خبر مطابق با واقع باشد، مرحله انشا از قوه به فعلیت می‌رسد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۳۵ و ۳۶) با این حساب، می‌توان ادعا نمود که مولا در ضرب قانون مانند، انشا خبر حقیقتی را از قوه به فعلیت می‌رساند مقداری که مصادف با واقع درآمد حقیقتاً به فعلیت رسیده و مقداری که با واقع مطابقت نداشت و مولا دنبال آن نبود، به فعلیت نرسیده؛ بنابراین پاسخ به این اشکال تقریر تعدد در مراتب جعل است. البته آنچه که مقصود نگارنده است تشبیه به فعلیت متوسط و فعلیت نهایی است که نوشته پیش‌روی در نظریه تعدد در مراتب جعل به دنبال همین مطلب است که اثبات نماید مولا با جعل حکم ظاهری و اظهار حکم واقعی فعلیتی را بر روی فعلیتی دیگر می‌آورد.

با توجه به مطالب گذشته کیفیت جعل حکم ظاهری در طول حکم واقعی، نیازمند تحلیل حقیقت حکم و نیازمند کیفیت جمع میان اراده حکم ظاهری و اراده حکم واقعی است که در کلمات محقق اصفهانی مفقود است و اکنون بدان پرداخته خواهد شد.

۶. دیدگاه برگزیده

از میان سه نظری که قائل به جریان اطلاق در مراد استعمالی و جریان اطلاق در مراد جدی و تفصیل محقق اصفهانی است، پژوهش حاضر معتقد است که تفصیل محقق اصفهانی مبنی بر وجود دو اراده جدی به سبب عروض عنوان ثانوی ضرب قانون، دقیق و رافع تمامی مشکلات است. البته ایشان و دیگران، از دو حلقه مفقوده که دارای ثمرات مختلفی است در این بحث سخنی به میان نیاورده‌اند و کلام آنان از این جهت نیازمند بازسازی است؛

حلقه اول: بحثی که تاکنون صحبتی از آن به میان نیامده، جریان اطلاق در موضوع صرف است که در مقام تعلیم به کار می‌رود. به عبارتی تمامی این بحث‌های ضرب قانون در جایی بود که فقیه به دنبال حکم در حصه‌ها و افراد و حالات مختلف یک موضوع بود؛ اما اخذ اطلاق منحصر به این مورد نیست و با توجه به نیازی که به این بحث است، می‌توان آن را در

تعاریف موضوعات نیز جاری دانست؛ زیرا در مقام تقنین غایت بالذات در آن شمول حکم نسبت به افراد و حالات بود. اما در مقام تعلیم غایت بالذات در جریان اطلاق، شناخت موضوع است هر چند که غایت بالتبع شناخت حکم نیز است. به عنوان مثال پیامبر اکرم (ص) در مقام تعریف غیبت و در پاسخ به اباذر که پرسیدند: «ما الغیبة یا رسول الله» فرمودند: «ذکرک اخاک بما یکره» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۲۸۱) طبیعتاً اباذر نسبت به معنا و موضوع غیبت می توانستند اطلاق را جاری نمایند و مدعی شوند: «طبق این کلام، غیبت تنها در جایی رخ می دهد که عیبی از برادر ذکر شود و او کراهت داشته باشد.» اما مسئله این است که بعد از مدتی شارع قید دیگری را نیز به معنای غیبت می افزاید و می فرمایند: «الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۲۸۲) بنابراین، برای غیبت دو قید کراهت و مستور بودن عیب وجود داشته که شارع به خاطر مصلحت تدریجی تفهیم هر دو قید را در یک مجلس بیان ننمودند. حال اگر مصلحت ثانوی منحصر به ضرب قانون باشد دیگر نمی شود در مقام تعلیم بدان استدلال هایی که آخوند و اصفهانی آوردند تمسک نمود. زیرا این مقام، مقام تعلیم موضوع است و نه ضرب قانون برای حکم. حال اینکه هدف بیان اراده جلدی در اطلاق به انحای مختلفش بود.

حلقه دوم: تشکیک در مراتب اطلاق و جعل است که هر دو مکمل هم بوده و هر کدام بیان خاص خود را دارند؛

الف) تشکیک در مراتب اطلاق؛ از این رهگذر است که محقق اصفهانی در مورد اعتبارات سه گانه وجود و با پیروی از تقسیمات حکما، می فرمایند: «بشرط لا» همان وجود واجب و مجرد از نقایص است، «لابشرط» مرتبه وجود منبسط و فیض مقدس است و «بشرط شیء» همان وجودات امکانی و آثار فعل حق تعالی اند. وی تصریح می کند که نسبت مرتبه دوم با مرتبه سوم همان نسبت مطلق به مقید است، از این رو وجود نیز همچون الفاظ، اطلاق و تقیید دارد؛ اطلاق در مرتبه فیض مقدس و تقیید در مرتبه موجودات امکانی است. این تحلیل نشان می دهد که اطلاق و تقیید نه تنها در دلالت های لفظی، بلکه در حقیقت وجود نیز جریان دارد. (کربلایی و اصفهانی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۰۳) نیز این مطلب که میان اطلاق و تقیید اتحاد برقرار است را

جناب محقق اصفهانی در بعضی از متون دیگر خود بعید ندانسته‌اند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۳۳۷) کما اینکه در جایی دیگر ایشان معتقدند مطلق و مقید در وجود متحدند، همانند اتحاد «لابشرط» با «بشرط شیء»، ولی این اتحاد مانع از دخالت قید در اثر و تعدد در مراتب نیست؛ چنان‌که شرب سکنجبین ذاتاً دفع صفر می‌کند، اما مقید به زمان یا مکان سرد، اثر دیگری (ایجاد تب) دارد؛ بنابراین، چنین اتحاد و تعددی در مطلق و مقید جز به نحو تشکیک و تعدد در مراتب اطلاق و تقیید ممکن نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۳۸) بنابراین، می‌توان دو اراده جدی در مطلق و مقید را در طول هم تصویر نمود بدون اینکه بین دو اراده تضاد و یا نسخی صورت پذیرد و آن راه تعدد در مراتب اطلاق است.

بدین معنا که با توجه به دأب شارع مبنی بر جعل تدریجی احکام، جعل مطلقى نظیر «اعتق رقبه» در مسیر تکامل، ابتدا انشا می‌شود سپس به خاطر عروض مصالحی که در مسیر جعل است (مثل ضرب قانون و مقام تعلیم و نظایر آن). یک مرحله تکامل می‌یابد و به صورت حکم ظاهری انشا می‌شود که شارع به خاطر مصلحتی نظیر ضرب قانون، آن حکم ظاهری و مصلحت موجود در ضرب قانون را جدا اراده می‌نماید. از این رهگذر با فرارسیدن زمان تکامل نهایی در ابلاغ و بیان «اعتق رقبه مومنه»، شارع تمام مراد و مقید را دوباره جدا اراده می‌کند و به داعی جعل داعی به سمت آن بعث می‌نماید و جعل خود را به مرتبه نهایی از تکامل می‌رساند تا حکم به مکلف برسد و موضوع پیدا کند و امثال شود تا به حدی که به حقیقت نوری خود بازگردد. اما این نوع از تشکیک به تنهایی در اطلاق و تقیید کافی نیست و برای اینکه حکم واقعی فعلی شود به تشکیک در مراتب جعل نیز نیاز است.

ب) تشکیک در مراتب جعل: منظور از تشکیک در مراتب جعل این است که اراده‌ای بر روی اراده دیگر بیاید و آن را تکمیل نماید. از آنجاکه محقق اصفهانی بر مبنای قوم مشی نموده و حقیقت انشاء را اراده تشریعی تصور نموده، بنابراین منظور از اراده دارای مراتب این است که شارع به حسب زمانی که در آن قرار دارد و به حسب قابلیت که مخاطبین دارند ممکن است حکمی ظاهری مثل «عتق رقبه» را از اقتضاء به فعلیت و تنجیز برساند و آن حکم ظاهری را اراده نماید، اما در زمانی دیگر که قابلیت مخاطبین بالاتر رفت و زمان بیان حکم واقعی رسید،

با بیان «اعتق رقبه مومنه» حکم واقعی که به نحوی در درون حکم ظاهری بود را از اقتضاء به فعلیت و تنجز برساند و آن را اراده نماید. این دو فعلیت و این دو اراده مثل یک ساختمانی هستند که در طول هم بوده و به نحوی مکمل همدیگر هستند. کمااینکه خداوند اول اراده می‌کند که انسان نطفه باشد و بعد اراده می‌کند که علقه شود و در نهایت اراده می‌کند که به انسان کامل تبدیل شود. در هر مرتبه انسان نسبت به حالت قبل خود دارای فعلیت و نسبت به مابعد خود دارای قوه است. این اراده‌ها و حالات مختلف انسان ضد همدیگر نیستند؛ بلکه مکمل همدیگر هستند. ممکن است که گفته شود: حرکت در انشا قابل تصور نیست؛ لکن محقق اصفهانی در این مورد به خروج از قوه به فعل در انشا و در تنجز در برخی از عبارات خود اشاره نموده‌اند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۳۵ و ۳۶)

از این رهگذر است که تفاوت اوامر امتحانیه و اوامری که در آن ضرب قانون است، روشن می‌گردد. زیرا در اوامر امتحانیه چنانچه محقق اصفهانی فرمودند، شارع تنها در مقام اظهار و تفهیم ظهور علمی در ذات خود است و نه در مقام جعل حکم. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۵۶) اما در ضرب قانون شارع به داعی ضرب قانون، حکمی هر چند ظاهری را برای تحفظ واقع جعل می‌نماید.

نگاه تشکیکی به مراتب جعل، افقی نو در جمع میان حکم ظاهری و واقعی و جمع میان دو اراده جدی را به روی مخاطب می‌گشاید. به نحوی که میان دو اراده جدی هیچ تقابلی یافت نمی‌شود و این دو اراده در طول هم خواهند بود. همچنین دو مصلحت تعلیم و تقنین که مخصوص جعل هستند نیز با مصلحت موجود در متعلق هیچ تقابلی نخواهد داشت و مصالح موجود در تعلیم و تقنین هر چند که موجب اراده جدی در جعل حکم ظاهری هستند، اما ازاین جهت که این مصالح برای حفظ مصالح اولیه واقعی در متعلق هستند و ازاین جهت که در آنها بعث واقعی صورت نمی‌گیرد، هیچ تقابل و تضادی با مصلحت موجود در متعلق را حائز نیست، بلکه مکمل و در طریق آن است. بدین مطلب که دو بعث و دو انشا می‌توانند در طول هم و یکی مقدمه دیگری باشد، جناب محقق اصفهانی در برخی از کلمات خود اشاره فرموده‌اند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۵۸) مدعای پژوهش حاضر نیز وجود دو انشا در طول هم و به شکل جعل

قانون است که این ضرب قانون مقدمه بیان مقید و در طول حکم الله واقعی است. بدون اینکه مصلحت در جعل صرف باشد که به بعضی ختم نمی‌شود و یا بعث به مجعولی مانند، اکرام فساد باشد که القای در مفسده است؛ بنابراین جعل این حکم مانند جعل احتیاط و مانند جعل حکم مماثل طریقی است که هدف از آن تحفظ بر واقع است و در برخی از کلمات دیگر، محقق اصفهانی بدان اشاره رفته است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۱۹)

جریان اطلاق در مراد جدی با دو اراده و با رویکرد تعدد در جعل دارای آثار و ثمرات بسیار مهمی است.

شماره اول: اینکه دو اراده جدی با هم ضدیتی ندارند و نسخی متصور نیست، نظیر این است که مقنن به صورت ظاهری و به خاطر مصلحت تدریج در قانون، اخذ مالیات را در وهله اول جدا برای همه شهروندان وضع می‌کند؛ اما مراد جدی دومش وضع مالیات برای پردرآمدها است. پرواضح است که بیان دوم تنها تبصره و مکمل قبل است و نه نسخ آن؛ بنابراین جعل قانون در عام حکم ظاهری و بیان خاص حکم واقعی خواهد بود. اما اینکه چگونه ظاهری بودن یک حکم با واقعی بودن دیگری هیچ گونه تقابلی ندارد، خود همان شبهه ابن قبه است که پاسخ به آن متفاوت و چالش برانگیز خواهد بود. این پژوهش با نگاه وحدت گونه و تشکیکی در میان اطلاق و تقیید و در مراتب مختلف جعل، افق جدیدی برای تبیین دقیق جمع میان حکم ظاهری و واقعی گشود و بایی نو در تحلیل روابط دو اراده و دو داعی مختلف در مسائل اصولی ارائه داد.

شماره دوم: حجیت و عدم حجیت ظهورات قرآنی در فرض علم اجمالی است، محقق اصفهانی در این بحث اثبات نمودند که با ورود مقیدات ظهور ذاتی کلام بر سر جای خود باقی می‌ماند و تنها اراده جدی و حجیت آنها با آن قید از میان می‌روند و نه اینکه با آمدن قید منفصل ظهور از میان برود و کلام به مجمل تبدیل شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۱۷۸) اما اگر نظر جناب شیخ پذیرفته شود که اطلاق تنها در مراد جدی جاری است باید گفت که با پیدایش مقیدات، قرآن از ابتدا ظهوری موهوم برای مخاطب داشته است؛ اما خود ایشان نیز در مقام پاسخ به اخباریین ظواهری برای قرآن قائل هستند که آن ظواهر را کامل و حتی حجت می‌دانند. (شیخ انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۶)

ثمره سوم: استاد آملی که از طرف‌داران جریان اطلاق در مراد جدی هستند، معتقدند: باب اطلاق و تقیید راجع به مراد جدی است و نه مراد استعمالی؛ بنابراین کثرت استعمال نمی‌تواند منشأ انصراف باشد. (آملی لاریجانی، صوم، ۱۴۰۳، ص ۱۱۲) بر روی این ثمره باید توجه و تحقیق بیشتری نمود. زیرا پژوهش حاضر در بحث انصراف نیز یک دریچه نوئی را باز نماید.

نتیجه‌گیری

تبیین دقیق نسبت میان اطلاق و تقیید، نقشی کلیدی در حل مسئله جریان اطلاق در مراد جدی دارد. نقد و بررسی آرای شیخ انصاری و منتقدان ایشان نشان داد که اگرچه ضابطه شیخ انصاری از جریان اطلاق، از دقت منطقی برخوردار است، اما استدلال ایشان مبنی بر در مقام بیان نبودن مطلق در فرض کشف قید منفصل، وافی به مقصود نیست. از سویی، نظریه جناب آخوند مبنی بر جریان اطلاق در مقام تقنین نیز نیازمند بازنگری است تا دقت‌های فنی جریان اطلاق حفظ شود. بر اساس یافته‌های این تحقیق، نظر محقق اصفهانی مبنی بر وجود دو اراده جدی در مقام ضرب قانون در میان اطلاق و تقیید و نیز عروض عنوان ثانوی و بقای اطلاق کلام بعد از یافتن قید منفصل، نظر صائب و دقیقی است. اما در کلمات ایشان دو حلقه مفقوده یافت می‌شود که به خاطر وجود این خلل، چالش‌های پیش روی جریان اطلاق در مراد جدی رفع نمی‌شود. حلقه اول: بیان نظریه ایشان در مقام تعلیم است که تنها به حدود و ثغور موضوع و تعریف یک شیء پرداخته می‌شود؛ اما ایشان از آن سخنی به میان نیاورد. حلقه دوم: چالش نسخ در اراده و جمع میان حکم ظاهری و واقعی را مرتفع می‌سازد، این است که اطلاق و تقیید و جعل آن دو، حقیقتی واحد با مراتب مختلف فرض شوند. این تصویر موجب می‌شود که دو اراده و دو داعی در میان اطلاق و تقیید متضاد نباشند و بتوان بدون وقوع در چالش نسخ، ادعاء نمود که در جعل احکام ظاهری و واقعی اراده‌ای بر روی اراده دیگر وارد شده است. نتایج این پژوهش، علاوه بر رفع چالش مهم جریان اطلاق در مراد جدی که در مباحث اطلاق و تقیید مطرح است، افق جدیدی برای تبیین دقیق جمع میان حکم ظاهری و واقعی گشوده و بایی نو در تحلیل روابط دو اراده و دو داعی مختلف را در مسائل اصولی ارائه می‌دهد.

منابع

۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (بی‌تا). النهاية فی غریب الحديث و الاثر. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۶ق). الهیات من کتاب شفاء. تصحیح: حسن زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). نهاية الدراية فی شرح الکفایه. بیروت: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، لاحیاء التراث.
۴. آملی، میرزا هاشم (۱۳۷۰ق). بدائع الافکار فی الأصول (تقریرات درس آقا ضیاء‌الدین عراقی). نجف اشرف: المطبعة العلمية.
۵. آملی لاریجانی، صادق (۱۴۰۴ش). تقریرات درس خارج اصول. قم: مدرسه علمیه ولیعصر.
۶. آملی لاریجانی، صادق (۱۴۰۳ش). تقریرات درس خارج فقه. قم: مدرسه علمیه ولیعصر.
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۱۶ق). فرائد الأصول. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۸. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۰۴ق). مطارح الأنظار (طبع قدیم). کلانتری، ابوالقاسم، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۹. عاملی، حرّ، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۱۰. جزری، ابن اثیر مبارک بن محمد (بی‌تا). النهاية فی غریب الحديث و الاثر. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۱. خراسانی، محمدکاظم بن حسین (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول (طبع آل‌البیت). قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۱۲. خراسانی، محمدکاظم بن حسین (۱۴۱۳ق). کتاب فی الوقف. جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. خویی، ابوالقاسم (۱۳۵۲ش). أجود التقریرات. قم: مطبعة العرفان.
۱۴. خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). محاضرات فی اصول الفقه. قم: مؤسسه إحياء آثار امام خونی.
۱۵. خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مصباح الأصول (طبع مؤسسه إحياء آثار السيد الخوئي). واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور، قم: مؤسسه إحياء آثار امام خونی.

۱۶. صدر، محمد باقر (۱۴۰۵ق). دروس فی علم الأصول. بیروت: دار المنتظر.
۱۷. سبحانی، جعفر (۱۴۲۳ق). تہذیب الأصول. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۸. صدر، محمد باقر (۱۴۰۵ق). دروس فی علم الأصول. بیروت: دار المنتظر.
۱۹. صدر، محمد باقر (۱۴۲۳ق). دروس فی علم الأصول؛ الحلقة الثالثة. قم: مجمع الفکر الاسلام.
۲۰. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه. قم: موسسه آل البيت علیہم السلام.
۲۱. فیاض، محمد اسحاق (۱۴۱۷ق). محاضرات فی أصول الفقه. قم: دار الہادی للمطبوعات.
۲۲. قدسی، احمد (۱۴۲۸ق). انوار الأصول. (تقریرات درس آیت اللہ مکارم شیرازی) قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
۲۳. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق) الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیہ.
۲۴. کربلایی سید احمد و اصفہانی، محمد حسین (۱۴۱۷ق). توحید علمی و عینی. مشهد مقدس: علامہ طباطبائی.
۲۵. مظفر، محمد رضا (۱۳۸۷ش). اصول فقه (با تعلیقہ زارعی). قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ علمیہ قم).
۲۶. محمدی عراقی، محسن (۱۴۳۵ق). اصول فقه نوین. قم: مجمع دار الفکر الاسلامی.
۲۷. ہاشمی شاہرودی، محمود (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اہل بیت علیہم السلام.
۲۸. واعظ حسینی بہسودی، محمد سرور (۱۴۲۲ق). مصباح الأصول (مباحث الفاظ). قم: مکتبۃ الداوری.